

**A Comparison between ‘Crime-Centeredness’
Approach of Criminal Jurisprudence and ‘Felon-
Centeredness’ and ‘Victimized-Centeredness’
Approach in Criminal Law¹**
Doi: 10.22034/jrj. 2020. 55941.1884

Muhammad Behrouziyeh; Assistant Professor in Department of
Private Law at Tehran Payame Noor University,
Tehran - Iran; behrouziyeh@yahoo.com

**Jostar- Hay
Fiqhi va Usuli**

Vol 7 ; No 23
Summer 2021

Receiving Date: 2019-11-01; Approval Date: 2020-05-27

Abstract

113

Following the changing of society’s attitudes, the alteration of thinkers’ attitudes of every age toward ‘criminal phenomenon’, regulations and rules of criminal law has always been changed. Thereby, criminal law has so far passed three stages of ‘crime-centeredness’, ‘felon-centeredness’ and ‘victimized-centeredness’. Determining the ‘scale of Crime committed’, ‘measurement of felon’s dangerousness’ and ‘rights and needs of victimized persons’ are respectively the criteria of determining the punishments or responding appropriately toward criminal phenomena in scales of

1. *Behrouziyeh - M*; (2021); “ A Comparison between ‘Crime-Centeredness’ Approach of Criminal Jurisprudence and ‘Felon-Centeredness’ and ‘Victimized-Centeredness’ Approach in Criminal Law”; *Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli*; Vol: 7 ; No: 23 ; Page: 113-141 ; Doi:10.22034/jrj.2020.55941.1884

justice. Due to being conventional many of the answers of our criminal jurisprudence, it seems that they are also based on ‘crime-centeredness’ approach of the customary practice in the age of divine legislation. Moreover, in addition to punishing, not enough attention paid to the need of individualize these punishments commensurate with variety of felon’s dangerousness situation and the kinds of rights and needs of Victimized. By highlighting the domination of crime-centeredness’ approach of criminal jurisprudence, this article remind you to pay more attention to time and place demands and specialized thoughts of criminal law in respect to making more measured criminal policy for modern criminal jurisprudence. Because, it seems that some conventional developments in criminal law have gained such acceptance and generality that resisting these developments will cause damage to the acceptability and validity of criminal jurisprudence. The Infallibles practical way of life concerning betterment and recovery of felons and their attention to the rights and needs of victims should be received much attention and the high capacity of discretionary punishment must be used in order to complete the current punishment for intentional crimes.

Key words: Dynamic Jurisprudence, Criminal Jurisprudence, Crime-Centeredness, Felon-Centeredness, Intentional Crimes.

مقایسه رویکرد «جرم محور» فقه جزایی با رویکرد «بزهکار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری^۱

محمد بهروزیه^۲

چکیده

همواره با تغییر نوع نگاه جامعه و به پیروی از آن، تحول نگرش اندیشمندان هر عصر به «پدیده جنایی»، قواعد و مقررات حقوق کیفری نیز تغییر کرده است و در همین راستا، حقوق کیفری تاکنون سه مرحله «جرم محوری» و «بزهکار محوری» و «بزه‌دیده محوری» را پشت سر گذاشته است. آنچه در کفه ترازوی عدالت ملاک تعیین مجازات یا واکنش مناسب نسبت به پدیده مجرمانه است، در آغاز، تعیین «وزن جرم ارتكابی» و سپس «سطح حالت خطرناک بزهکار» و بعد از آن «حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان» بوده است. به نظر می‌رسد که بسیاری از پاسخ‌های فقه جزایی ما به دلیل امضایی و عرفی بودن، هم‌چنان مبتنی بر دیدگاه جرم محور عرف در عصر تشریح است و درکنار مجازات کردن، به لزوم فردی کردن این مجازات‌ها، متناسب با انواع حالات خطرناک بزهکاران و نیز به انواع حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان توجه کافی نمی‌شود. این مقاله با نمایان کردن غلبه نگاه جرم محور فقه جزایی، لزوم توجه بیشتر به مقتضیات زمان و مکان و اندیشه‌های تخصصی حقوق کیفری، در راستای ترسیم سیاست کیفری سنجیده‌تر برای فقه جزایی نوین را گوشزد می‌کند، زیرا به نظر می‌رسد برخی از تحولات عرفی در حقوق کیفری از چنان مقبولیت و عمومیتی برخوردار شده است که استادگی در برابر آن موجب بروز آسیب به مقبولیت و اعتبار فقه جزایی خواهد بود. باید به سیره عملی معصومین: در زمینه اصلاح و بازپروری بزهکاران و اهمیت دادن به حقوق و نیازهای قربانیان جرم توجه کرد

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷.

۲. استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور تهران - ایران: behroozieh@yahoo.com

مقایسه رویکرد
«جرم محور» فقه
جزایی با رویکرد
«بزهکار محور» و
«بزه‌دیده محور» در
حقوق کیفری

و از ظرفیت بالای واکنش تعزیری برای تکمیل مجازات کنونی جنایات عمدی استفاده نمود.

کلید واژه‌ها: فقه پویا، فقه جزایی، جرم محوری، بزهکار محوری، جنایات عمدی.

مقدمه

مطالعه تاریخ تحول حقوق کیفری نشان می‌دهد که «مفهوم جرم» و «واکنش نسبت به آن» همیشه با انتظارات عمومی همبستگی و هماهنگی نزدیکی داشته و بسیار نسبی بوده است (صانعی، ۱۳۸۱، ۱۰۶ - ۱۱۵). جرم و کنترل آن از موضوعاتی است که از دیرباز، جوامع و در قرون اخیر، دولت‌ها را به خود مشغول کرده است و به مرور زمان نوعی جابه‌جایی در گرانیگاه حقوق کیفری که در ابتدا حول محور «شدت و نوع بزهکاری» متمرکز بود رخ داده است و درگذر تاریخ رفته‌رفته به سوی «بزهکارمداری» و سپس «بزه‌دیده‌مداری» سوق پیدا کرده است (سماواتی، ۱۳۸۵، ۱). به عبارت ساده‌تر مقیاس سنجش عدالت در ترازوی نمادین عدالت کیفری، تاکنون سه مرحله گوناگون را پشت سر گذاشته است. در طی این مراحل، نخست قوانین کیفری و در پی آن، واکنش نسبت به جرم، تحت تأثیر محوریت و سنجش «وزن جرم و خطای اخلاقی بزهکار» بوده است؛ سپس متأثر از میزان «خطرناکی بزهکار» برای آینده و سپس متأثر از «نیازهای بزه‌دیدگان» از جرم بوده است.

مفهوم جرم محوری و بزهکار و بزه‌دیده محوری تاکنون در مقالات متعدد به‌خوبی تبیین شده است، اما کاربرد این نظریه در تفسیر احکام فقه جزایی مورد توجه قرار نگرفته است. از آن‌جا که همواره میان (واقعیات و مناسبات اجتماعی) و (حقوق) و (فقه) رابطه و تناسب جدی وجود داشته است، این پرسش جدی هم‌چنان وجود دارد که جایگاه (فقه جزایی) در این تحولات سه‌گانه چیست و پاسخ‌های فقه جزایی بیشتر با کدام‌یک از این سه مرحله هماهنگی و همخوانی دارد؟ تا چه اندازه دیدگاه‌های فقه جزایی با نگاه جرم محور حاکم در عصر تشریح، همسو بوده است. آیا تغایر احتمالی میان نگاه فقهی جرم محور به پدیده جنایی، با دیدگاه بزهکار محور و یا بزه‌دیده محور در حقوق عرفی کنونی، به پویایی و کارآمدی فقه آسیب نمی‌زند؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش، نخست به معرفی اجمالی جرم محوری و بزهکار محوری و بزه‌دیده محوری در حقوق کیفری می‌پردازیم و سپس مصادیقی از پاسخ‌های فقه جزایی به موضوعات

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۱۶

مرتبط با قلمرو جرائم و صدمات جسمانی علیه اشخاص را از این منظر بررسی و ارزیابی می‌کنیم.

۱. جرم محوری و بزهدار محوری و بزهدیده محوری در حقوق کیفری

۱-۱. از جرم محوری تا بزهدار محوری

در مرحله جرم محور که متعلق به نخستین دوران حقوق کیفری است و تا ظهور مکتب تحقیقی امتداد داشت، طبقه‌بندی مجازات‌ها و مجرمین و حتی آیین دادرسی صرفاً براساس توجه به نوع و شدت جرایم انجام می‌گرفت. بر این اساس «عدالت سزادهنده که ناظر به جرم است و می‌توان از آن به‌عنوان عدالتی جرم مدار یاد کرد، به دنبال احراز مجرمیت بزهدار و سزادهی برحسب نوع جرم ارتكابی اوست، بنابراین آنچه معیار تعیین مجازات است، شدت و وخامت جرم ارتكابی است که در گذشته رخ داده بدون آن که به شخصیت بزهدار توجه شود» (سماواتی، ۱۳۸۵، ۱۹).

رویکرد «جرم محور»
فقه جزایی
بارویکرد «بزهدار محور»
و «بزهدیده محور»
در حقوق کیفری

ترازوی عدالت در این مرحله با توجه به وزن عرفی هر جرم، تلاش می‌کند تا تناسب میان جرم و مجازات را رعایت کند. بی‌جهت نیست که در نخستین تصاویری که از فرشته عدالت ترسیم شده است، چشمان فرشته عدالت همواره با پارچه‌ای پوشیده شده است. پیام چنین تصویری آن است که برای درک و سنجش عدالت، نیازی به دیدن وضعیت بزهداران نیست و می‌توان عدالت را با چشمان بسته و تنها با سنجش جرم ارتكابی و ایجاد تناسب میان جرم و مجازات تعیین کرد.

بر این اساس، تقسیم‌بندی‌های شکلی و ماهوی حقوق کیفری کلاسیک بیشتر براساس گرانگاه جرم به‌عنوان رفتار یک فرد آزاد طرح‌ریزی و پایه‌ریزی شد و بر همین اساس، حقوق کیفری ماهوی دارای نهادهایی هم‌چون تعدد و تکرار جرم شد. در آیین دادرسی کیفری نیز محوریت جرم، خود را در قالب تعریف انواع دادگاه‌ها و صلاحیت‌ها و تشریفات دادرسی مبتنی بر انواع جرایم (جنایت، جنحه، خلاف و دیگر درجه‌بندی جرائم) نمایان کرد. بدین‌سان، تولد و تحول اولیه حقوق کیفری کلاسیک از نظر ماهوی و شکلی، در یک فضای فکری «جرم مداران» محقق شد. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۹، ۹)

اصرار بر این دیدگاه نسبت به عدالت، ریشه در تجربه تلخ دوران دادگستری عمومی نیز دارد. دورانی که تعیین مجازات توسط قضات منصوب از جانب

حاکم یا پادشاه به دلخواه صورت می‌گرفت. در این میان، توجه به هویت و شخصیت بزه‌کار بیشتر به معنای ایجاد تبعیض و توجه به شأن و مقام و پایگاه اجتماعی مجرم و نیز به عنوان امتیازی برای مجرمین طبقات بالای جامعه محسوب می‌گردید. بنابراین حتی بنیان‌گذاران حقوق کیفری کلاسیک نیز اصل «تساوی همه مجرمین در مجازات‌ها» را به عنوان یکی از شعارهای اساسی خود قرار داده بودند. در واقع این طرز تفکر به پیدایش عدالت کیفری متحدالشکل و یکسانی برای همه انجامید که معیار آن توجه به شدت و ضعف جرم و رعایت اصل تناسب میان جرم و مجازات بود که از آن به عنوان «عدالت تنبیهی یا عدالت سزا دهنده» نیز یاد می‌کنند (سماواتی، ۱۳۸۵، ۲۱). این به معنای آن بود که قاضی کیفری نمی‌توانست میان انواع سارقین و ضاربین و مجرمینی که ظاهراً جرمی شبیه به یکدیگر مرتکب شده‌اند ولی در واقع انگیزه‌ها و حالات خطرناک بسیار متفاوتی داشتند، تفاوت بگذارد.

این پرهیز از «فردی کردن مجازات» تا آنجا بود که حتی بکاریا نیز معتقد بود که اختیار تفسیر قوانین کیفری را نمی‌توان به قضات جنایی سپرد، زیرا قاضی که خود عضو جامعه است نمی‌تواند درباره چند و چون کیفری که برای عضو دیگر همین جامعه است عادلانه تصمیم بگیرد (بکاریا، ۱۳۸۰، ۳۴). وی مخالف اختیارات قضایی و اصل فردی کردن مجازات در آن دوران بود و مقیاس واقعی جرائم را مقدار زیانی می‌دانست که به جامعه وارد می‌شود، نه به «قصد مرتکب»، زیرا قصد مرتکب بر حسب افراد نوسان پیدا می‌کند و در هر فرد نیز فعل و انفعالات ذهنی به سرعت نوسان دارد و چون نمی‌توان برای هر شهروندی و هر وقوع جرمی، مقرراتی جداگانه وضع کرد، بنابراین او این حقیقت را روشن می‌دانست که باید تناسب مجازات فقط با شدت زیان جرم ارتكابی سنجیده شود (بکاریا، ۱۳۸۰، ۹۴). بنابراین تمرکز و توجه بر شدت جرم ارتكابی عادلانه‌ترین راه برای تعیین مجازات از سوی قانون‌گذار آن تلقی می‌گردید.

ویژگی مشترک در تمام دوران جرم محور، حقوق کیفری آن است که از سویی هنوز انسان بزه‌کار به عنوان موجودی دارای اختیار و حق انتخاب آزاد تصور می‌شد که مسئولیت تصمیمات خود را خودش به دوش می‌کشید و نقش جامعه و یا عوامل زیستی و روانی منجر به ارتكاب جرم، چندان به رسمیت شناخته نشده بود. از سوی دیگر، نوعی تقابل میان مردم و حکومت که شکل عمده آن پادشاهی بود، وجود داشت. قضات به عنوان نمایندگان شاه به جرائم مردم رسیدگی می‌کردند و اگر قرار بود معیار تعیین مجازات چیزی خارج

از جرم ارتكابی درگذشته باشد، خطری عظیم، جان و مال و امنیت مردم را تهدید می‌کند. این نوع معیار، ممکن بود بهانه‌ای برای قضات منصوب از سوی حاکمیت باشد که با حرکت به سوی جرم انگاری اندیشه‌های مجرمانه و تعیین مجازات‌های شدید به بهانه انگیزه‌های مجرمانه، بر شدت مجازات علیه مردم بیفزایند. بنابراین اصل فردی کردن مجازات‌ها تا گذار از این دوران و استقرار کامل نظام‌های مردم‌سالار به تعویق افتاد.

با گذر زمان و تغییر شیوه حکمرانی در چند قرن اخیر و سپرده شدن اداره کشورها به اراده مردم با گسترش نظام‌های جمهوری و در پی آن ظهور و پیدایش اندیشه‌های مکتب تحقیقی که معتقد به ترتب علت بر معلول بود، رفته‌رفته این اندیشه قوت گرفت که همه بزهکاران به نوعی از نظر زیستی و روانی و اجتماعی به سوی ارتکاب جرم سوق داده می‌شوند. بنابراین رفته‌رفته این اندیشه قوت گرفت که «ادعای وجود مسئولیت اخلاقی‌ای که وجود نداشته و محدود کردن خود به مطالعه مجرد «جرم»... و به فراموشی سپردن واقعیت جامعه‌شناختی عمل مجرمانه و «شخصیت بزهکار»، کاری بیهوده است و مرکز ثقل و گرانیگاه حقوق کیفری باید از «عمل مجرمانه» به سوی «بزهکار» و میزان حالت خطرناک او منتقل شود» (آنسل، ۱۳۷۵، ۳۱).

رویکرد «جرم محور»
فقه جزایی
بارویکرد «بزهکار محور»
و «بزه‌دیده محور»
در حقوق کیفری

۱۱۹

از این مرحله به بعد، ملاک تعیین ضمانت اجرای کیفری، میزان خطر آتی بزهکار برای جامعه است. هر بزهکاری که خطرناک‌تر فرض شود، با ضمانت اجرای کیفری بیشتری روبه‌رو خواهد شد. هرچند شکل این ضمانت اجراها رفته‌رفته از حالت مجازات به سوی اقدامات تأمینی و پیش‌گیرانه سوق پیدا کرده است. اما آنچه مهم است دور کردن خطر بزهکاران از جامعه است و نه لزوماً سزا دادن عمل ارتكابی که در گذشته انجام شده است. یعنی نگاه به آینده است و نه لزوماً به گذشته.

بنابراین رفته‌رفته به جای صحبت از مسئولیت اخلاقی بزهکاران نسبت به جرم ارتكابی در گذشته، صحبت از حفظ «نظم عمومی» در آینده به میان آمد و دشمن این نظم عمومی (بزهکار) محوریت پیدا می‌کند. قاضی کیفری در این مرحله باید بتواند به پرونده شخصیت بزهکاران دسترسی داشته باشد و بر اساس تحلیل جرم شناختی، بهترین پاسخ و واکنش را متناسب با هر بزهکار و مبتنی بر اصل فردی کردن مجازات‌ها انتخاب و اعمال نماید و نیز از میان انواع مجازات‌ها با مقدارهای مختلف و متناسب با هر فرد، مجازات و یا اقدامات تأمینی و تربیتی مناسب را تشخیص داده و در حکم به کار گیرد (مارک آنسل، ۱۳۷۵، ۲۶). در نتیجه

ممکن است از میان چند مجرم با جرم مشابه، یکی مشمول تعویق تعقیب شود و دیگری تعلیق مجازات گردد؛ یکی با مجازاتی تخفیف یافته روبه‌رو شود و دیگری با حداکثر مجازات مواجه شود. در مرحله اجرای مجازاتی هم‌چون زندان نیز وجود تدابیری هم‌چون استفاده از «آزادی مشروط»، موجب شد تا میان مجرمینی که جرایم آنان در ظاهر مشابه است ولی در خطرناک بودن رفتار آن تفاوت وجود دارد، فرق گذاشته شود. چنین رویکردهایی در فقه جزایی ما تاکنون ایجاد نشده است و هم‌چنان از مجازات‌هایی ثابت برای جرایمی دسته‌بندی شده استفاده می‌کنیم، درحالی که می‌توان به کمک ترکیب مجازات‌های حد و قصاص با مجازات‌های تعزیری تکمیلی، به تفاوت‌های میان انواع بزهکاران نیز توجه لازم نمود.

شرط لازم برای خدمت به نظم و امنیت جامعه و خنثی‌سازی بزهکاران خطرناک، داشتن شناخت کامل از ویژگی‌های جرم‌شناختی هر بزهکار است. ارتکاب جرم علامت و نشانه‌ای از وجود حالت خطرناک در بزهکار است و خود جرم ارتكابی به‌تنهایی نمی‌تواند و نمی‌بایست ملاک تعیین مجازات باشد. بنابراین، ارتکاب جرم مانند نمایش قلّه کوه یخی است که باید برای مقابله با آن به بررسی لایه‌های زیرین و پنهان آن توجه کرد. در آن دوران، بزرگی یا کوچکی جرم ارتكابی به‌عنوان نوک این کوه یخ، ملاک تصمیم‌گیری در برابر این پدیده نبوده است، بلکه عظمت و خطر پنهانی و نهفته در وجود هر بزهکار ملاک اصلی تعیین واکنش مناسب علیه پدیده مجرمانه تلقی می‌گردید.

در این مسیر نظریه‌پردازان اولیه مکتب تحقیقی هم‌چون «لمبروزو» اندیشه تقسیم‌بندی مجرمان براساس خصایص زیستی را جایگزین تقسیم‌بندی براساس نوع جرم ارتكابی کردند و واکنش نسبت به هر بزهکار نیز بر همین اساس تنظیم شد. از دیدگاه او «انسان، بزهکار زاده می‌شود نه این که بزهکار می‌شود و جرم را باید محصول چیزی دانست که اساس طبیعت فرد مجرم را تشکیل می‌دهد» (راب وایت، ۱۳۹۲، ۱۱۳).

این دیدگاه افراطی در گذر زمان با اصلاح مواجه شد، ولی توجه به شخصیت مرتکب جرم و نیز خطر و ریسک احتمالی ارتکاب جرم از سوی او بر علیه جامعه، همواره به‌عنوان مهم‌ترین معیار برای تعیین واکنش مناسب علیه این پدیده شناخته می‌شود که از آن تحت عنوان «اصل فردی کردن مجازات‌ها» نیز یاد می‌شود.

بدین سان «عصر بزهکار مداری» در عرصه حقوق جزا آغاز گردید و به تدریج

و به منظور ایجاد تناسب میان واکنش اجتماعی و انواع گوناگون بزهکاران، نهادهایی چون آزادی مشروط، تعلیق اجرای مجازات، رژیم‌های متنوع اجرای محکومیت سالب آزادی براساس شخصیت زندانیان، اقدامات تأمینی، تعلیق تعقیب کیفری، دادگاه اطفال بزهکار، کانون اصلاح و تربیت،... مورد توجه قانون‌گذاران کیفری قرار گرفت و کارکرد جدیدی برای ضمانت اجرای کیفری، یعنی اصلاح، بازپروری و بازپذیرسازی اجتماعی بزهکار در نظر گرفته شد. بدین منظور جنبش متنوع سازی مجازات‌ها و یافتن جایگزین‌هایی برای کیفر سالب آزادی (زندان زدایی)، تحولات قانون‌گذاری کیفری را تحت تأثیر خود قرارداد که البته بخش مهمی از این تحولات را باید مرهون ظهور جرم‌شناسی و تلاش آن برای پیشگیری از سقوط دوباره بزهکار در بزهکاری دانست (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۹، ۱۰).

تمامی این نهادهای نوین حقوق کیفری، تناسب میان واکنش اجتماعی علیه پدیده جنایی با پرونده شخصیت هر بزهکار را سامان می‌بخشد و از این اندیشه که تمرکز صرف بر جرم ارتكابی داشته باشند، بسیار فاصله دارند.

۱-۲. دوران بزه‌دیده محوری حقوق کیفری

رفته‌رفته حقوق کیفری در سیر تحولات خود وارد مرحله دیگری می‌شود که طی آن به «قربانیان جرم» به‌عنوان افرادی فراموش شده در ساختار و سیستم عدالت کیفری، اهمیت بیشتری داده می‌شود. این تحولات علمی - عقیدتی در جرم‌شناسی و سیاست جنایی در راستای توجه بیشتر به بزه‌دیدگان از جرم، از در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ میلادی آغاز شد (یوبو بروما، ۱۳۸۳، ۲۱) و تأثیر زیادی بر تحول حقوق جزا و به‌ویژه قواعد و مقررات بین‌المللی داشته است (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱، ۱۸ تا ۱۸).

چنین تحولی به‌نظر منطقی است، زیرا اگر جرم آن‌چنان که دورکیم اشاره کرده است ضروری و مفید و گاهی حتی «برای تحول بهنجار (نُرمال) اخلاق و حقوق لازم باشد» (می ری دلماس مارتی، ۱۳۸۱، ۷۹) و یا اگر بزهکار در نگاه تحقیقی، فردی است که تحت شرایط عوامل درونی یا بیرونی مرتکب بزهکاری می‌شود، تنها کنش‌گری که به‌عنوان ضلع سوم پدیده جنایی ارزش اخلاقی کافی برای مورد توجه قرار گرفتن را دارد «بزه‌دیدگان» هستند یعنی بخشی از شهروندان هر جامعه که همواره به‌عنوان آماج جرم قربانی می‌شوند. کسانی که برای قرن‌ها در ساختار نظام عدالت کیفری مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار داشتند. بنابراین، «کمتر از یک سده پس از تولد جرم‌شناسی، عده‌ای از جرم‌شناسان که در مقام

رویکرد «جرم محور»
 «فقه جزایی بارویکرد بزهکار محور»
 «بزه‌دیده محور»
 «در حقوق کیفری»

حل معمای بزه کاری و علت شناسی جرم، آمادگی طی همه مسیرهای مطالعاتی را داشتند، پژوهش‌های خود را بر گنش‌گر دیگر بزه کاری، یعنی بزه دیده متمرکز کردند تا سهم، نقش، شخصیت، منش، ... وی را در تکوین جرم برآورد نمایند. این رویکرد جدید که بزه‌دیده‌شناسی نام گرفت پس از طی مرحله «علت‌شناسی جرم» یا همان «بزه‌دیده‌شناسی علمی» به تدریج وارد مرحله سرنوشت‌ساز دیگری شد که از آن به‌عنوان «بزه‌دیده‌شناسی عقیدتی - حمایتی» که شاخه‌ای از سیاست جنایی است یاد می‌کنند. بدین‌سان نوید عصر «بزه‌دیده‌مداری» در حقوق جزای ماهوی و شکلی داده شد و بزه‌دیده در قواعد و مقررات بین‌المللی و نیز در قالب اسناد متعددی در سطح منطقه‌ای و جهانی، مورد حمایت واقع شد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۹، ۱۲).

یکی از دلایل ورود به موضوع لزوم حمایت از بزه‌دیدگان در معادلات سیاست جنایی و بهبود موقعیت حقوقی آنان، عقب‌نشینی دولت‌ها از سیاست‌های افراطی خود در قبال کنار گذاشتن بزه‌دیدگان در محاکمات کیفری و اخذ غرامت به جای خسارت در طول تاریخ است، زیرا در طول تاریخ و به‌مرورزمان، غرامات و وجوهی که برای جبران خسارت بزه‌دیده می‌بایست به وی پرداخت گردد، به‌سوی خزانه دولت تغییر مسیر داده بود (توجهی، ۱۳۸۳، ۶۱۵). بسیاری از نظریه‌پردازان حقوق کیفری و جرم‌شناسان معتقد شده بودند که عدالت کیفری، سرکوب‌گر^۱ و بزه‌دیده و بزه‌کار و نیز جامعه را به نفع اقتدار عمومی فراموش کرده یا نقش درخوری به آنان نداده است. حتی شخص بزه‌کار که در این نظام، محور توجهات قرار گرفته است، با مباحث جدی تضمین‌های آیین دادرسی کیفری چیزی نخواهد بود جز محوری که موضوع تحمیل اخطارها و شدادوغلاظ نظام عدالت کیفری باشد و قربانی جرم نیز نقشی جز دلیل و شاهد ندارد و حتی با ورود به چرخه عدالت کیفری، متحمل رنج‌ها و خسارت‌های ثانوی خواهد شد (عباسی، ۱۳۸۲، ۲۵).

به‌مرور، رسیدگی به وضع و نیازهای بزه‌دیدگان و ایفای نقش فعال‌تر به قربانی جرم در فرایند رسیدگی، بر هر اقدام دیگری اولویت یافت. عدالت ترمیمی نیز به‌عنوان الگویی نوین و بزه‌دیده محور تلاش می‌کند تا «رسالت حمایت از بزه‌دیده‌ای را بر عهده گیرد که سال‌های طولانی در طی فرایند کیفری به فراموشی سپرده شده بود و تنها نوعی استفاده ابزاری از آن صرفاً جهت برای اثبات جرم و احراز مجرمیت بزه‌کار به عمل می‌آمد. درحقیقت، نظام عدالت کیفری همواره

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۲۲

1. Repressive Criminal justice

در فراهم کردن فرصتی جهت ایفای نقشی فعال در فرایند رسیدگی برای بزه‌دیده قصور ورزیده است و نه تنها موجبات تشفی خاطر بزه‌دیده را فراهم نیاورده، بلکه گاهی اوقات بستر بزه‌دیدگی ثانوی را نیز برای وی مهیا کرده‌است» (مارتین رایت، ۱۳۸۳، ۱۱).

بنابراین بزه‌دیده محوری به معنای توجه بیشتر به حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان به‌عنوان قربانیان اصلی جرم و تلاش برای جبران صدمات مادی و معنوی آنان در فرایند رسیدگی، با مشارکت خود آنان و پرهیز از بزه‌دیدگی ثانوی آنان است. براساس این دیدگاه، به فرایندهای رسیدگی فقط به‌عنوان ابزاری برای تحصیل نتیجه نگریده نمی‌شود، بلکه خود فرایندها بخشی از پاسخ جامعه به پدیده مجرمانه تلقی می‌شوند که باید دارای خصیصه‌های ترمیم‌کنندگی باشند (مارتین رایت، ۱۳۸۳، ۱۷).

«حقوق کیفری جرم‌محور» فقط به تعیین مجازات شدید برای متجاوز به عنف و قاتل یا ضارب عمدی می‌اندیشد، اما حقوق کیفری بزه کار محور با نگاه دقیق به تک‌تک این بزه‌کاران، به تفاوت سطح حالت خطرناک و ضد اجتماعی آنان توجه کرده‌است و دست قاضی را برای اتخاذ تدابیری متناسب با شخصیت و حالت خطرناک هرکدام از این بزه‌کاران باز می‌گذارد، شبیه آنچه در اعطای اختیارات وسیع به قاضی در جرایم تعزیری فقهی وجود دارد. حقوق کیفری بزه‌دیده محور نیز قبل از این که دغدغه مجازات کردن چنین بزه‌کارانی را داشته باشد، نگران آسیب‌ها و نیازهای مادی و معنوی قربانیان این جرایم و کمک به ترمیم آن خواهد بود. برای نمونه به بزه‌دیده تجاوز به عنف یا قتل و جراحات عمدی توجه کنید: در رفتار و سیره امام علی 7 در حضور پیامبر اکرم 9 شاهد توجه به آسیب قربانیان جرم بوده‌ایم. پیامبر اکرم 9 علی 7 را مأمور ساختند تا خسارات قوم بنی‌مصطلق را که ناشی از اقدام فرستاده قبلی ایشان (خالدبن ولید) بود بپردازند. امام علی 7 نیز علاوه بر پرداخت تمامی دیه‌ها و خسارات حتی بسیار ناچیز، هم‌چون آسیب واردشده بر ظروف چوبی و پوسیده سگان، بها و خسارت معنوی بابت ترس و وحشت زنان و گریه کودکان را نیز به آنان پرداختند و پس از گزارش اقدام خود به پیامبر 9، مورد تشویق و تأیید فراوان پیامبر 9 قرار گرفتند^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۴۲/۲۱، ۳۱/۳۳۰).

۱. گویا خالدبن ولید به دلیل دشمنی با این قوم از دوران جاهلیت، به بهانه‌ای واهی، مردم این قوم را به خاک و خون کشیده بود. تأیید اقدام حضرت علی 7، توسط پیامبر 9، دست کم می‌تواند بیانگر سیاست کیفری اسلام، در زمینه لزوم جبران خسارت کامل از بزه‌دیدگان و سوء استفاده از قدرت باشد.

رویکرد «جرم محور» فقه جزایی
بارویکرد «بزه‌کار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری

بنابراین اولویت در هر یک از این نوع سه نظام فکری با دیگری متفاوت است. انتخاب هر کدام از این سه نوع دیدگاه بازتاب اجتماعی گسترده‌ای دارد و به مقبولیت و اعتماد عمومی به دستگاه قضایی بسیار کمک خواهد کرد. با گذشت زمان، حقوق شکلی جدید بسیاری برای بزه‌دیدگان به رسمیت شناخته شد و سازمان‌های ملی حمایت از بزه‌دیدگان تأسیس گردید. حقوقی هم‌چون حق طرح دعوی خصوصی در ضمن دعوی جزائی، حق قرائت سوابق کیفری، حق داشتن مشاور حقوقی رایگان، حق آگاهی سریع و مناسب از اقدامات پلیس، حق درخواست صدور دستور تحقیق و بررسی ادله شفاهی و نیز حق آگاهی یافتن بزه‌دیده از تصمیمات مربوط به آزادی بزه‌کار. این در صورتی است که: «احتمالاً در قرن آینده حقوق بزه‌دیده یکی از مهم‌ترین مسائل در حقوق کیفری و آئین دادرسی کیفری خواهد بود» (یوبو بروما، ۱۳۸۳، ۲۲-۲۱).

در قلمرو حقوق جزای ماهوی نیز به وضعیت بزه‌دیدگان خاصی هم‌چون کودکان، زنان، سالمندان، اقلیت‌های دینی و قومی و نیز بزه‌دیدگان جرائم خشونت‌آمیز توجه بیشتری شد و واکنش‌ها و حمایت‌های کیفری بیشتری در قبال این دسته از قربانیان جرم صورت گرفت که به دلیل شرایط جسمی، روانی، اجتماعی و فرهنگی در معرض خطر آماج بزه‌دیدگی قرار داشتند. به عبارت دیگر، چتر حمایتی بیشتری برای این افراد در دستور کار قانون‌گذاران و نیز تمام دست‌اندرکاران قضایی قرار گرفت از جمله: تنظیم ضمانت اجرای کیفری شدیدتر به نفع بزه‌دیدگان؛ ارائه انواع خدمات مراقبتی و حمایتی با دسترسی بیشتر سریع‌تر برای قربانیان از جرم؛ جدی گرفتن انواع نیازهای مادی و معنوی بزه‌دیدگان و نیز تلاش برای «پیشگیری از بزه‌دیدگی از رهگذر زدودن پیامدهای بدنی، روانی، عاطفی - حیثیتی و مالی برخاسته از جرم» (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴، ۱۴).

این در حالی است که در برخی از احکام فقه جزایی، کودک بودن و ناتوان ذهنی بودن قربانی در جرایمی هم‌چون قذف و قتل عمد، به جای تشدید مجازات، موجب کاهش مجازات بزه‌کار تلقی می‌شود که می‌توان با استفاده از مجازات‌های تعزیری تکمیلی، این ناهماهنگی را جبران نمود.

با توجه به آنچه پیرامون این تحولات عمیق و گسترده که در گرانیگاه حقوق کیفری و مسائل و موضوعات شکلی و ماهوی آن رخ داده است، اکنون این پرسش جدی مطرح است که نسبت فقه جزایی ما با این تحولات چیست و در کدام دوره از این تحولات جای می‌گیرد؟ برای بررسی دقیق‌تر ابعاد این موضوع در این تحقیق سعی می‌شود که فقه جزایی شیعه را با این سه معیار و سه

نوع رویکرد در تحولات حقوق کیفری، مورد ارزیابی قرار دهیم یعنی این که: فقه جزایی ما تا چه میزان جرم محور است؟ سهم اندیشه‌های بزه کار محوری و بزه‌دیده محوری در آن تا چه حد است؟ البته با توجه به گستردگی موضوع، تنها به بررسی احکام فقهی مربوط به جنایات عمدی می‌پردازیم. لازم است به این نکته توجه کنیم که فقه کنونی، سند محور است و برای ایجاد پویایی در کالبد آن باید به سوی افزایش کار بست منبع عقل در شریعت و توسعه موارد و مصادیق مستقلات و غیر مستقلات عقلیه در آراء فقهی گام برداشت.

۲. نمونه‌هایی از جرم محوری در پاسخ‌های فقه جزایی به جنایات عمدی

با نگاه به فقه جزایی به‌ویژه احکام ناظر به مسائل مربوط به جنایات عمدی ملاحظه می‌کنیم که آنچه ملاک تعیین مجازات در فقه جزایی است، تعیین نوع صدمات وارده و بررسی عمدی بودن یا نبودن جرم است. توجه به پرونده شخصیت بزه‌کار و سنجش حالت خطرناک بزه‌کار برای آینده و نیز حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان، از جمله مسائلی است که جایگاه‌چندانی در معادلات احکام فقه جزایی کنونی ندارند و باید با استفاده از ظرفیت پاسخ‌های تعزیری و پویایی فقه جزایی جبران شود. در این گفتار نمونه‌هایی از غلبه این نگاه (جرم محور) را نشان خواهیم داد.

۱-۲- نگاه جرم محور در نام گذاری و شرایط قصاص

۱-۱-۲. تبلور جرم محوری در نام گذاری قصاص

به نظر می‌رسد که حتی با نگاه به نام «قصاص» می‌توان به جرم محور بودن احکام مندرج در آن پی برد، زیرا هم‌چنان که می‌دانیم نام قصاص از ریشه «قَصَّ» اثره» به معنای پیروی کردن از اثر و کار جانی است. یعنی با جانی همان کاری را می‌کنیم که عیناً او انجام داده است، اعم از کشتن، قطع کردن عضو، زدن و یا مجروح کردن (نجفی، ۱۳۶۷، ۷/۴۲). این نوع نگاه همان نگرش جرم محور در تعیین واکنش مناسب نسبت به جرم است، زیرا واکنش به جرم کاملاً متناسب با جرم ارتكابی تنظیم می‌شود و وضعیت خطرناک و سطح حالت ضداجتماعی مرتکب، هیچ جایگاهی در تعیین مجازات قصاص و کیفیت اجرای آن ندارد. بنابراین نام قصاص یادآور تناسب میان جرم و مجازات بوده و می‌تواند نخستین علامت وجود نگاه جرم محور در این احکام محسوب شود.

اگر قرار باشد زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد باشند، به نظر نگارنده تعریف انسان امروز از مقوله آسیب جسمانی و پیامدهای آن، با نگاه

رویکرد «جرم محور» فقه جزایی
بارویکرد «بزه‌کار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری

و تلقی زمان عصر تشریح تفاوت کرده است. بنابراین باید متناسب با این تغییر موضوع حکم، جبران خسارت‌های بیشتری را پیش‌بینی کرد که براساس پذیرش نظر فقهای موافق با دریافت خسارات مازاد بر دیه باشد. هم‌چنین با توجه به ظرفیت‌های اعطایی به حاکم شرع در تعزیرات باید از اقدامات بازدارنده کافی درقبال بزهکاران پرخطرتر استفاده کرد.

۲-۱-۲. رویکرد جرم محور در تعیین شرایط قصاص

در این قسمت به بررسی میزان محوریت اندیشه جرم محوری در تعیین شرایط اختصاصی قصاص می‌پردازیم. در تمام کتب فقهی چنین آمده است که یکی از شرایط پذیرش حق قصاص، برابری در پنج چیز است. برابری در «عقل»، «دین»، «آزادی و بردگی»، «محقوق‌الدم بودن» و «عدم وجود رابطه پدر و فرزندی». اگر این برابری وجود نداشته باشد، قاتل و مقتول هم‌کفو نخواهند بود و به دلیل این نابرابری، قصاص نیز اجرا نمی‌شود. این دیدگاه یادآور ترازوی نمادین عدالت کیفری است که در آن تحقق عدالت از طریق ایجاد تعادل در دو کفه آن یعنی ایجاد تعادل میان «وزن جرم ارتكابی» و «وزن واکنش نسبت به آن» محقق می‌شود.

بر این اساس، پدر برای کشتن و یا آسیب زدن عمدی به فرزندان خود قصاص نمی‌شود (نجفی، ۱۳۶۷، ۱۶۹؛ خویی، ۱۳۹۶، ۲۸). حتی اگر پدر مجرمی خطرناک و سابقه‌دار و کودک او معصوم و بی‌گناه باشد. هم‌چنین عاقل برای کشتن و یا آسیب زدن به ناتوانان ذهنی قصاص نمی‌شود حتی اگر ناتوان ذهنی هیچ اقدامی علیه او انجام نداده باشد (نجفی، ۱۳۶۷، ۱۸۵).^۱ مسلمان نسبت به غیرمسلمان حتی اگر اهل ذمه باشد مستحق قصاص تلقی نمی‌شود (نجفی، ۱۳۶۷، ۱۶۶ و ۱۵۰؛ خویی، ۱۳۹۶، ۶۷).^۲ قاتل آزاد به دلیل کشتن برده قصاص نمی‌شود، زیرا با او برابر و مساوی نیست (نجفی، ۱۳۶۷، ۱۱۱).^۳ محقون‌الدم نیز نسبت به مهدورالدم از همین امتیاز برتری و معافیت از مجازات قصاص برخوردار است.

در این جا میزان قساوت بزهکار به عنوان عاملی برای تشدید مجازات تعزیری چنین قاتلینی در نظر گرفته نشده است و سطح آسیب‌های روحی و روانی یا معصومیت قربانیان از جرم نیز موجب توجه فقها به لزوم تأکید بر حمایت از این قربانیان نشده است. گویا چنین رویکردها و دیدگاه‌هایی کاملاً با ادبیات فقهی

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۲۶

۱ - «و ان كان قتله من غير ان يكون المجنون اراده، فلا قود لمن لا يقاد منه».

۲ - «لو قتله مسلم فلا قود قطعاً لعدم المكافئه» و «لا يقاد مسلم بدمي في القتل و لا في الجراحات».

۳ - «و ان قتل مملوكا او اقل منه حريه فلا قود لعدم التساوي».

ما بیگانه است. این به معنای تمرکز صرف فقه جزایی بر تشخیص وصف جرم ارتكابی، بدون توجه به ابعاد تبعات اجتماعی جرم، و آسیب آن به نظم عمومی و نیز انواع نیازهای مادی و معنوی قربانیان از جرم است. درحالی که به دلیل آن که بسیاری از حمایت‌های لازم برای قربانیان جرم، مدت‌هاست که دیگر در چهارچوب عرف و سنت‌های اجتماعی انجام نمی‌شود، باید برای جبران این خلأ و نیز توجه به دغدغه‌های قربانیان جرم و نگرانی‌های افکار عمومی، چاره‌ای اندیشیده شود. می‌توان ادعا کرد که موضوعات این احکام، در گذر کردن از زندگی شبه قبیله‌ای (که در آن زمان دارای خانواده‌های حامی بوده‌اند) به سوی خانواده‌های با هسته مرکزی کنونی (که حمایت کافی از سوی خانواده ندارند) خلأهایی را ایجاد کرده که جبران آن بر عهده حاکم شرع و نظریات فقهی عظام است. تغییر نگاه اجتماعی از موضوع دیوانه و مجنون به ناتوانی ذهنی نیز می‌تواند نوعی تغییر موضوع برای تحول احکام جزایی ناظر بر جنایات علیه ناتوانان ذهنی محسوب شود.

رویکرد «جرم محور» فقه جزایی
 بارویکرد «بزه‌کار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری

۱۲۷

هرچند به نظر می‌رسد، اصولاً اتخاذ چنین تصمیمی در جهت پرهیز از قصاص جانی با وصف پدر، مسلمان، محقون‌الدم، آزاد و عاقل در برابر کسی که هم کفو او محسوب نمی‌شود، سیاستی هوشمندانه از سوی شارع مقدس در راستای کاهش موارد قصاص باشد یعنی حکمی امضایی تلقی می‌شود همسو با مواردی که عرف جامعه آن زمان اصراری به قصاص در آن موارد نداشته باشد. این سیاست کاهش موارد قصاص در تعابیری هم چون تشویق به پرهیز از اسراف در قصاص و نیز توصیه به گذشت و صلح و سازش تجلی یافته است.

در تحولات اجتماعی و عرفی سده‌های اخیر به دلیل تغییر عمیق در ساختارهای اجتماعی و تلقی از موضوعات احکام شرعی، نگرانی‌ها و نیازهای جدیدی ایجاد شده است. فقه جزایی نیز اگر بخواهد در عرصه عمومی و اجتماعی به انتظارات عرفی روز توجه کند، باید برای حمایت بیشتر از بزه‌دیدگان خاص هم چون کودکان، زنان، کم‌توانان و دیگر قربانیان همیشگی و آسیب‌پذیر از جرم تمهیداتی بیندیشد. عدم هماهنگی با این رویکرد عرفی کنونی که دیر یا زود بازتابی در میان افکار عمومی خواهد داشت، فقه را با چالش‌های بسیار جدی روبه‌رو خواهد کرد. این فرض را بپذیریم که بسیاری از این گونه احکام فقهی تابع مصالح و نقش زمان و مکان در اجتهاد هستند، می‌توان به ایجاد تحول به‌ویژه در قلمرو احکام امضایی امیدوار بود؛ رسالتی که انجام آن بر دوش حوزه و دانشگاه است.

نادیده گرفتن این تحولات عرفی در کنار صدور برخی احکام فقهی شاذ و جدید هم چون حکم به ممنوعیت قصاص بالغ در برابر قتل نابالغ که از سوی برخی فقهای معاصر (خویی، ۱۳۹۶، ۷۲) صادر شده است نیز حاکی از کم توجهی به شرایط زمان و مکان و تداوم نگاه سنتی (وزن کشتی ساده میان جرم ارتكابی و مجازات) است. ریشهٔ صدور چنین حکمی از سوی خویی به تفسیر لفظی از ظاهر قاعدهٔ فقهی «لا قود لمن لا یقاد منه» بر می‌گردد که در مقام بیان حکم دفاع در برابر حملهٔ مجانین در عصر معصومین^۱: «متناسب با موضوعات عرفی آن زمان صادر شده بود. مفهوم ظاهری این قاعده آن است که چون ارتکاب قتل از سوی کسانی مانند دیوانگان مستوجب قصاص نیست، متقابلاً اگر کسی نیز دیوانه‌ای را به قتل برساند مستوجب قصاص نخواهد بود. باید به این نکته توجه داشت که در آن زمان دیوانگان، موجوداتی سرگردان در خرابه‌ها و خیابان‌ها بودند و با موضوع: کم‌توانان ذهنی که مورد حمایت گستردهٔ خانوادگی و اجتماعی قرار دارند و حالت بسیار کم‌خطری پیدا کرده‌اند، بسیار تفاوت کرده است. یعنی شرایط زمان و مکان آن دوره نسبت به خلق موضوعاتی هم چون دیوانگان، غیر مسلمانان، اطفال، کودکان و حتی افراد مهدورالدم با شرایط زمان و مکان کنونی بسیار متفاوت است و چنین فتاوی‌یی نیاز به بازنگری جدی دارند. عمده خواسته و پیشنهاد نگارنده در این پژوهش، گسترش کاربردهای پاسخ‌های تعزیری برای سازگار نمودن احکام فقه جزایی با موضوعات آن در عصر حاضر است. چگونه می‌توان پذیرفت، پدران که با قساوت، فرزندان بی‌گناه خود را به بهانه‌های گوناگونی به قتل می‌رسانند با مجازاتی جدی تعزیری روبرو نشوند؟ در عصر تشریح هرگز با پدیده‌ای به‌عنوان اعتیاد به مواد مخدر صنعتی و رفتارهای توهم‌آمیز ناشی از آن و چنین پدیرانی، به‌عنوان موضوع پرونده‌های بچه‌کشی روبرو نبوده است. امروزه پرونده‌های متعددی از مظلومیت کودکانی وجود دارد که توسط برخی پدران (معتاد به شیشه) مورد کودک‌آزاری و قتل قرار گرفته‌اند و دخترکانی نیز وجود داشته و دارند که توسط پدران خود برای مخفی کردن سوءاستفادهٔ جنسی تهدید به مرگ می‌شوند و مجازات سه تا ده سال حبس تعزیری برای آنان در ماده (۶۱۲ ق.م.ا) پیش‌بینی شده است. این مجازات هرگز نمی‌تواند حمایت کافی از چنین قربانیانی را در پی داشته باشد. باید با رویکرد بزهکار محور (توجه به وضعیت روانی و خطرناک چنین بزهکارانی برای جامعه)

۱. «ان قوله ۹ لا قود لمن لا یقاد منه الحدیث؛ و ان كان موره المجنون، الا انه قوله ۹ تطبیق للکبری علی الصغری فندل علی عدم القود فی - قتل - الصغیر ایضاً...».

و نیز رویکرد بزه‌دیده محور (وضعیت ضعیف و آسیب‌پذیر چنین کودکان و افراد آسیب‌پذیر) توجه بیشتری کرد و از درون سازوکارهای فقه پویای جزایی راهکاری برای حمایت بیشتر از تمام قربانیان جرم اندیشید.

۳-۱-۲. پذیرش نقش ولی دم به عنوان بزه‌دیده محوری فقهی

یکی از معدود موارد همسویی احکام فقهی با اندیشه بزه‌دیده محوری را باید در سپردن حق مجازات قصاص به اولیای دم جست‌وجو کرد. این حکم ریشه در سنت دوران زندگی قبیله‌ای دارد. فرد در زندگی قبیله‌ای شخصیت و فردیت خود را از دست می‌دهد و جزئی از شخصیت قبیله و عشیره می‌شود. اعضای قبیله دارای زندگی و خون مشترک می‌شوند. خونی که در رگ‌های همه آنان جریان دارد و کشتن یکی از آنها موجب هدر رفتن بخشی از خون تمام قبیله می‌شود (احمد ادريس، ۱۳۷۷، ۶۱). این مسئله موجب می‌شود که تصمیم‌گیری درباره سرنوشت قاتل به اولیای دم به‌عنوان صاحبان خون سپرده شود. در این رویکرد، سرنوشت بزهکار به پیروی از دوره دادگستری خصوصی، در دستان قربانیان از جرم است. طرفداران عدالت ترمیمی و اندیشه‌های بزه‌دیده محوری نیز دیدگاه‌های خود را مستند به بخشی از همین سنت‌های باستانی فراموش شده می‌دانند (زهر، ۱۳۸۳، ۲۸). چنین سنت‌هایی که حاکی از غلبه جنبه خصوصی جرم بر جنبه عمومی آن است، در طی زمان و به بهانه‌های مختلف توسط حکومت‌های مرکزی تضعیف و تحریف شد. در این سرقت مخفیانه مالکیت در دعوی کیفری، اختیار تعیین مجازات به حاکمان و پادشاهان سپرده شد و در طی این فرایند رفته‌رفته منافع و دغدغه‌های پادشاه و حاکمیت، با نام منافع عمومی، مشروعیت یافت و جایگزین منافع و دغدغه‌های بزه‌دیدگان از جرم شد. جنبه عمومی جرم پررنگ و پراهمیت شد و پرداخت جزای نقدی به صندوق دولت اهمیت بیشتری از جبران خسارات قربانیان از جرم یافت (کارمن اندرو، ۱۹۹۶، ۳۵۰). اما خوشبختانه یکی از این سنت‌های باستانی هم‌چنان در تحولات حقوق کیفری ایران دست‌نخورده باقی مانده است و می‌تواند به‌عنوان مصداق از اعطای نقش به بزه‌دیدگان در فرایند دادرسی کیفری محسوب شود.

در جنایات عمدی، عوامل گوناگونی بر واکنش اولیای دم برای مطالبه قصاص و دیه و یا گذشت تأثیر دارد که وابسته به سه اندیشه جرم محوری، بزهکار محوری و یا محوریت بزه‌دیدگان غیرمستقیم است. برخی مسائل در سطح اولویت قرار دارند؛ مسائلی هم‌چون: شدت وخامت و شیوه ارتکاب جرم، وضعیت اخلاقی و روانی بزهکار، امکان توافق بر دیه یا عدم آن، سطح فرهنگ

رویکرد «جرم محور» فقه جزایی
بارویکرد «بزهکار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری

و میزان انتقام‌جویی صاحبان قصاص، سطح پشیمانی مجرم و نیز تلاش‌های او برای نشان دادن بی‌خطر بودنش. اما به‌هر حال تصمیم‌گیری در قبال سرنوشت بزه‌کار به‌دست اولیای دم به‌عنوان «بزه‌دیدگان غیرمستقیم» سپرده شده‌است و از این منظر، فقه کیفری در این جا هم‌چنان با دوره عدالت خصوصی قرابت و همسویی دارد. با وجود این، اصولی که امروزه برای میانجی‌گری و توجه به تعادل حقوق بزه‌کار و جامعه محلی وجود دارد با احکام فقهی مربوط به شیوه تصمیم‌گیری پیرامون قصاص یا عدم قصاص، تفاوت‌های آشکاری دارد، زیرا در عدالت ترمیمی، مشارکت بزه‌کار در فرایندهای کیفری باید کاملاً داوطلبانه باشد و ترس از مجازات نباید به‌عنوان اهرم فشاری برای پذیرش گفت‌وگو و تعهدات بعدی از سوی بزه‌کار تلقی شود یعنی شمشیر عدالت کیفری باید هم‌چون تهدیدی بر فراز جلسات گفت‌وگو و میانجی‌گری سایه انداخته باشد (زهر، ۱۳۸۳، ۷۶). اگرچه چنین دغدغه‌هایی در فقه کیفری تا کنون مطرح نشده‌است، ولی به‌هر حال با الگوبرداری از تجارب و یافته‌ها و آموزه‌های عدالت ترمیمی می‌توان قرائتی بومی و ترمیمی از فرایندهای رسیدن به توافق میان اولیای دم و بزه‌کار به دست آورد و نیز با تأکید بر موضوعاتی هم‌چون ترس از عذاب اخروی و عذاب وجدان و شرمساری بزه‌کار در برابر خانواده مقتول، می‌توان مؤلفه‌های ترمیمی فرایندها را پررنگ‌تر کرد.

فقه امامیه اگر چه حمایت از حقوق بزه‌دیدگان را مورد توجه خود قرار داده‌است، اما چنین سیاستی هرگز تبدیل به یک سیاست کیفری منسجم و مدون نشده‌است. با نگاهی به وضعیت‌های مختلف بزه‌دیدگان در فقه امامیه، تأیید می‌کنیم که نمی‌توان سیاست بزه‌دیده محوری را رویه‌ای مستمر در سیاست کیفری فقه امامیه دانست. البته به معنای این نیست که اندیشه‌های بنیادین اسلام نسبت به این موضوع حساسیت نداشته‌اند بلکه هم‌چنانکه اشاره شد، پیامبر اکرم ۹ حتی پیش از اسلام و در جریان پیمان حلف‌الفضول، به‌منظور حمایت از ستم‌دیدگان، به جمع حامیان ستم‌دیدگان و بزه‌دیدگان پیوستند و پس از اسلام نیز بارها به این موضوع مباحثات کردند. تأکید پیامبر اکرم ۹ بر لزوم حمایت از بزه‌دیده‌ای که نیاز به کمک دارد تا آنجاست که بی‌اعتنایی به این موضوع را نشانه مسلمان نبودن دانسته‌اند (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۱۴۱/۱۵).^۱ هم‌چنان که اشاره شد، امام علی ۷ نیز به نمایندگی از پیامبر در ماجرای جبران خسارت از

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۳۰

۱. «من سمع رجلاً ینادی بالمسلمین، و لم یجبه، فلیس بمسلم».

اقدامات نماینده ایشان یعنی خالد بن ولید، مرزهای نگاه فقه سنتی ما به جبران خسارت از بزه‌دیدگان جرم را در نوردیدند و مورد تأیید و تشویق پیامبر اکرم ﷺ نیز قرار گرفتند (زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۳/۳۷۹). اما اندیشه (حمایت کامل از بزه‌دیدگان) در لابه‌لای اندیشه‌های فقهی و اصولی رفته‌رفته فراموش شد و هرگز به‌صورت یک اندیشه یا قاعده فقهی منسجم در نیامد.

نادیده گرفتن این موضوع موجب شده‌است که بزه‌دیدگان از جایگاه ثابت و مشخصی در سیاست کیفری فقهی برخوردار نباشند. گاهی به کوچک‌ترین حقوق آن‌ها نیز توجه شده‌است و گاهی بزرگ‌ترین نیازهای آن‌ها به‌ظاهر نادیده گرفته می‌شود؛ گاهی تمام سرنوشت فرآیند دادرسی به آنان واگذار شده‌است و گاهی نیز به آن‌ها نقشی در پیشبرد فرایندهای مربوط به آنان داده نمی‌شود.

کسانی هستند که شرط پویایی فقه را تنها در تغییر موضوعات احکام جست‌وجو می‌کنند نه در درکی تازه از فلسفه و اهداف احکام شریعت. به آنان باید گفت که میان موضوع بزه‌دیده واقع شدن در ساختارهای اجتماعی آن زمان و اکنون تفاوت وجود دارد. ساختارهای اجتماعی آن زمان دارای انواع حمایت‌های خانوادگی و قبیله‌ای برای قربانیان جرم بود، اما بزه‌دیده واقع شدن در ساختارهای اجتماعی کنونی در دل ساختارهای بی‌تفاوت قدرت سیاسی دولت‌ها است که در طی صدها سال نقش‌های سنتی اجتماعی بسیاری را اشغال نموده‌اند. بر همین اساس، حاکمیت نمی‌تواند مسئولیت‌های خود را در قبال تخریب ساختارهای سنتی در روابط خانوادگی و اجتماعی نادیده بگیرد و فقها نیز نباید این وظایف را از دوش حاکمیت بردارند و بر دوش ساختارهای اجتماعی سنتی‌ای بگذارند که دیگر وجود نداشته و نقش آنان توسط ساختارهای نوین حکومت‌ها در صدها سال اخیر اشغال شده‌است.

۲-۲. حاکمیت جرم محوری در موضوع اکراه در جنایت

اقتضای رویکرد بزهکار محور در موضوع اکراه در جنایت این است که نظام عدالت کیفری واکنش خود را متناسب با میزان وجود حالت خطرناک در هر کدام از اکراه‌کننده یا اکراه‌شونده تنظیم کند. معمولاً اکراه‌شونده شخصیت خطرناک و ضداجتماعی کمتری نسبت به اکراه‌کننده دارد و صرفاً برای حفظ جان خود یا خانواده‌اش که مورد تهدید و سوءاستفاده بزهکاران حرفه‌ای قرار گرفته‌اند، مرتکب جرم می‌شود. در حقوق کیفری عرفی نیز مجازات اصلی متوجه اکراه‌کننده است و اگر گاهی در بعضی کشورها مجازاتی را نیز برای اکراه‌شونده در نظر می‌گیرند، اما این مجازات از مجازات اصلی کمتر است

رویکرد «جرم محور»
محمور «فقه جزایی
بارویکرد» بزهکار
محور» و «بزه‌دیده
محور» در حقوق
کیفری

(میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲، ۳۲۱). اصولاً اکراه از عوامل رافع مسوولیت کیفری هم در فقه و هم در حقوق کیفری است و مقتضای حدیث رفع نیز همین است. در ماده ۱۵۱ قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ نیز به پیروی از همین اندیشه، اکراه غیرقابل تحمل را موجب عدم مجازات اکراه شونده دانسته شده است، اما تنها استثنای این رویکرد را باید در موضوع اکراه در قتل عمدی جست و جو کرد. در چنین موقعیتی و از منظر ذهنی و ساجکتیو^۱ میزان (حالت خطرناک ضداجتماعی) در اکراه کننده بسیار بیشتر از اکراه شونده است، ولی از نگاه بیرونی و عینی و آبجکتیو^۲ جرم توسط مباشر عینیت یافته است و به این معنا است که اگر قصد مقابله با افراد خطرناک جامعه را داشته باشیم، باید بر روی عاملان اصلی و پشت صحنه یا همان اکراه کننده تمرکز کنیم. اما اگر به ظاهر بیرونی و قابل رؤیت این قضیه بنگریم، باید مجازات اصلی را نسبت به مباشر که مستقیماً عنصر مادی قتل عمدی را مرتکب شده است (بر مبنای جرم محوری) اعمال کنیم.

در این مسئله و به اعتقاد بسیاری از فقها هم چون صاحب جواهر و شهیدین و خمینی در صورتی که مباشر بالغ و عاقل باشد، خودش قصاص می شود (نجفی، ۱۳۶۷، ۴۲/۴۷؛ شهید ثانی، ۱۳۹۰، ۲۷/۱۰؛ خمینی، ۱۴۰۹ق، ۵۱۴). دلیلی نیز که برای این موضوع بیان شده است قاعده «ترجیح بلا مرجح» است یعنی گفته می شود که خون مقتول از خون قاتل رنگین تر نبوده است و اکراه شونده حق نداشته است که جان خود را بر جان دیگری برتری دهد. تأکید بر این مسئله تا آن جا است که حتی اگر اکراه شونده، برده می بود و توسط مولای خود وادار به این کار می شد هم چنان به دلیل مباشرت با برده، مسئولیت تلقی می شد (حلی، ۱۴۰۳ق، ۳۸۷) هر چند در اینجا برخی نظرات نادر وجود دارد که قائل به شراکت اکراه کننده و مُکَرَه در قتل و امکان قصاص هر دو شده اند و یا برخی فقط اکراه کننده را مستحق قصاص دانسته اند، اما در دیدگاه مشهور، قصاص متوجه اکراه شونده به عنوان مباشر جرم است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۷/۴۱). اهمیت مباشر جرم تا آن جا است که حتی برخی فقها معتقدند، اگر اکراه شونده کودک صغیر باشد، قصاص از اکراه کننده نیز برداشته می شود، زیرا عمل مباشر به دلیل صغر سن عمدی نیست، بنابراین شریک او که اکراه کننده است نیز مشارکت در جرم غیر عمدی داشته است!... (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۷/۴۴).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۳۲

1.subjective

2.objective

اگر نیک بنگریم می‌بینیم که محور استدلال در این جا هرگز متوجه مقایسهٔ مباشر و مسیب، از منظر سنجش میزان حالت خطرناک در وجود آنان نیست، بلکه فقط وزن جرم ارتكابی آنان سنجیده می‌شود. این همان حاکمیت نگاه جرم محور است. جالب اینجاست که حتی فقهای بزرگی هم چون آیت الله خوئی که با قصاص مباشر مخالفت کرده‌اند نیز استدلال و مخالفت خود را نه بر اساس سنجش میزان خطرناکی مباشر و اکراه‌کننده، بلکه بر طبق قاعدهٔ تراحم توجیه می‌کنند (خوئی، ۱۳۹۶، ۱۳/۲) به دلیل تراحم عملی میان (وجوب حفظ جان) نسبت به مباشر و (حرمت قتل دیگری) مباشر می‌تواند به اصل تخییر تمسک کند. در این جا هیچ اشاره‌ای به وجود یا عدم (حالت خطرناک بیشتر در اکراه‌کننده یا اکراه‌شونده) به عنوان مبنایی برای صدور این حکم نمی‌شود. این در حالی است که در نگاه بزهدار محور، قانون‌گذار همواره دغدغهٔ سنجش میزان خطرناکی شخصیت مجرمین را دارد تا واکنش کیفری خود را برای دفاع از امنیت جامعه، متناسب با آن تنظیم کند.

رویکرد «جرم محور» فقه جزایی
 بارویکرد «بزهدار محور» و «بزه‌دیده محور» در حقوق کیفری

۱۳۳

برخی براساس اندیشهٔ جرم محوری معتقدند اگر کودکی که اکراه به قتل شده‌است، به سن ده سال رسیده باشد، قصاص متوجه کودک ده‌ساله است نه اکراه‌کننده (قاضی، ۱۴۱۱ق، ۲۱۴). هم‌چنین اگر مأمور به دستور مافوق خود و به گمان این که دستور براساس حق و شرع صادر شده اقدام کند، باز هم قصاص متوجه مأمور خواهد بود (قاضی، ۱۴۰۶ق، ۴۶۷/۲). در تمامی این فتاویٰ فقهی، محوریت مجازات با مباشر جرم یا همان کسی است که با جرم و ایجاد صدمه، نزدیک‌ترین فاصله را دارد و مباشر محسوب می‌شود.

یکی دیگر از نشانه‌های وجود نگاه کاملاً جرم محور در مبحث اکراه در قتل، شیوهٔ استدلال ارائه‌شده برای پذیرش عذر اکراه در «جنایات مادون نفس» است، زیرا تنها تفاوتی که بین اکراه به غیرقتل و اکراه به قتل ذکر شده این است که هرگاه اکراه‌شونده در معرض تهدید جدی به مرگ خود قرار داشته باشد و کاری که از او درخواست شود، فقط ایجاد جراحت به دیگری باشد (چون وزن عمل خواسته‌شده از وزن خطری که متوجه جان اوست کمتر است) بنابراین مکره حق دارد که برای فرار از صدمهٔ بیشتر، مرتکب ایراد صدمهٔ کمتر به دیگری شود. اگر دقت شود به‌روشنی خواهیم دید که در این استدلال نیز تمرکز بر روی عمل مباشر است نه خطرناک بودن اکراه‌کننده.

این نکتهٔ پایانی را نیز نباید از نظر دور داشت که عموم حدیث رفع در دیگر جرایم به دلیل برداشتن تکلیف از مکره، حاوی نگاه بزهدار محور است که

بر اساس آن، به عنصر ذهنی عدم تمایل به ارتکاب جرم در اکراه شونده توجه می‌شود. از عبارات فقهای هم‌چون شهید ثانی نیز چنین برمی‌آید که اگر نص صریح بر عدم امکان پذیرش عذر اکراه در قتل عمدی نبود، گرایش اصولی فقها بر عدم مجازات مرتکب اکراه شونده می‌شد. خوشبختانه در برخی کتب فقهی نیز روایاتی یافت می‌شود که معصومین : قصاص را متوجه اکراه کننده کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۵، ۳۱۹/۹) و شاید روزی روزنه‌ای برای صدور فتاوی نوین در این زمینه قرار گیرد، زیرا به نظر می‌رسد مبانی روایی و قرآنی ما هم‌چنان از ظرفیت بالایی برای پرهیز از مجازات و پرداختن به عوامل پنهان جرم‌شناسانه برخوردار باشند. در سیره معصومین : نیز چنین رویه‌هایی به‌ویژه در شیوه روبه‌رو شدن با مرتکبان جرایم حدی و تعزیری همواره مطرح بوده‌است.

نتیجه‌گیری

نقطه آغاز تمام اندیشه‌ها و نظام‌های حقوق کیفری در سطح جهان همواره با نگاه «جرم محور» همراه بوده‌است. «جرم محوری» را می‌توان در بیشتر احکام فقهی ناظر به جنایات عمدی مشاهده کرد. دلیل این مسئله را باید در عرف متشرعین و فقها که همسو با عرف زمانه بوده است جست‌وجو کرد. اما این به معنای نادیده گرفتن موضوع پراهمیت «حالت خطرناک در بزهکار» یا «نیازهای قربانیان جرم» در سطح جامعه آن زمان نبوده‌است. در طی قرون و اعصار، حکومت‌ها با توسعه قدرت و اشغال نقش و جایگاه خانواده و روابط سنتی اجتماعی، نقش‌های سنتی از بین رفته را تبدیل به تعهدات و تکالیف قانونی خود نکردند. فقیهان در چنین شرایطی وظیفه دارند که نقش‌ها و وظایف اجتماعی سنتی فراموش شده را به تعهداتی قانونی برای دولت‌ها و حکومت‌ها تبدیل کنند. توجه به «وضعیت بزهکار» و «حقوق و نیازهای قربانیان جرم» دو نمونه از موضوعاتی است که مغفول واقع شده‌است و نیاز به اجتهاد نوین دارد. در چنین شرایطی تأکید بیش از حد بر کشف رابطه استناد میان فعل ارتكابی و مباشر آن، بدون در نظر گرفتن «عوامل حاکم بر رفتار بزهکار» یا «حقوق و نیازهای قربانیان جرم» کافی به نظر نمی‌رسد. خوشبختانه درکنار نگاه فقهی جرم محور، در برخی از آرای فقها و بسیاری از روایات و سیره معصومین : شاهد نمونه‌ها و نشانه‌هایی از توجه کافی به این موضوعات هستیم که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. دیدگاه امام خمینی¹ در زمینه لزوم انطباق احکام شرع با زمان و مکان درکنار استفاده از ظرفیت‌های مجازات‌های تعزیری به‌عنوان

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۳۴

ابزاری حاکمیتی، می‌تواند ابزاری کارآمد و مفید در این راستا تلقی شود.

منابع

۱. آنسل، مارک، (۱۳۷۵). دفاع اجتماعی. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی و محمد آشوری. چاپ سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱. اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۵۸). حقوق جزای عمومی. تهران: نشر میزان.
۲. احمد ادریس، عوض. (۱۳۷۷). دیه. ترجمه علیرضا فیض. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. بکاریا، سزار، (۱۳۸۰). رساله جرائم و مجازات‌ها. ترجمه محمدعلی اردبیلی. تهران: میزان.
۴. توجهی، عبدالعلی. (۱۳۸۳). اندیشه حمایت از بزه‌دیدگان و جایگاه آن در گستره جهانی و سیاست جنایی تقنینی ایران در علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری). تهران: سمت.
۵. حر عاملی. (۱۴۱۴ق). وسایل الشیعه. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل‌البیت : لإحياء التراث.
۶. حلبی، ابوصلاح. (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه. اصفهان: مکتبه امیرالمومنین ۷.
۷. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۵ق). مختلف الشیعه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين.
۸. خمینی، روح‌الله. (۱۴۰۹ق). تحریر الوسیله. قم: دار الکتب الاسلامیه.
۹. خویی، ابوالقاسم. (۱۳۹۶ق). مبانی تکملة المنهاج. قم: دارالهادی.
۱۰. راب وایت؛ فیونا هینز. (۱۳۹۲). جرم و جرم‌شناسی. ترجمه علی سلیمی. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۸۱ق). بزه‌دیده در فرایند کیفری. تهران: خط سوم.
۱۲. رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۸۴). بزه‌دیده‌شناسی حمایتی. تهران: دادگستر.
۱۳. _____ (۱۴۱۷ق). الفایق فی غریب الحدیث. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۴. زهر هوارد. (۱۳۸۳). کتاب کوچک عدالت ترمیمی. ترجمه حسین غلامی. تهران: مجد.
۱۵. ژان پرادل. (۱۳۸۱). تاریخ اندیشه‌های کیفری. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. تهران: سمت.
۱۶. ژرار لیز، ژینا فیلیزولا. (۱۳۷۹). کتاب کوچک عدالت ترمیمی. ترجمه

رویکرد «جرم محور»
فقه جزایی
بارویکرد «بزه‌کار محور»
و «بزه‌دیده محور»
در حقوق کیفری

- روح‌الدین کرد علی‌وند، احمد محمدی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۱۷. سماواتی پیروز، امیر. (۱۳۸۵). عدالت ترمیمی «تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن». تهران: نگاه بینه.
۱۸. شهید اول. (بی‌تا). القواعد و الفوائد. قم: مکتبه المفید.
۱۹. شهید ثانی. (بی‌تا). الروضة البهیة. بیروت: دار العالم الاسلامی.
۲۰. _____ (۱۴۱۶ ق). مسالك الافهام. قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه.
۲۱. طوسی، محمدبن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه. (بی‌جا): المکتبه المرتضویه.
۲۲. صادقی، محمدهادی. (۱۳۸۷). جرایم علیه اشخاص. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۲۳. صانعی، پرویز. (۱۳۸۱). حقوق و اجتماع. تهران: طرح نو.
۲۴. عباسی، مصطفی. (۱۳۸۲). افق‌های نوین عدالت ترمیمی: میانجی‌گری کیفری. تهران: دانشور.
۲۵. فلچر، جورج پی. (۱۳۸۴). مفاهیم بنیادین حقوق کیفری. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲۶. قاضی، ابن البراج. (۱۴۱۱ق). جواهر الفقه. قم: جامعه المدرسین.
۲۷. _____ (۱۴۰۶ق). المهذب. قم: جامعه المدرسین.
۲۸. مارتین رایت و دیگران. (۱۳۸۳). عدالت ترمیمی: ارتقابخشیدن رویکرد بزه‌دیده محوری (مجموعه مقالات). ترجمه امیر سماواتی پیروز. تهران: خلیلیان.
۲۹. مجلسی. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
۳۰. میری دل‌ماس، مارتی. (۱۳۸۱). نظام‌های بزرگ سیاست جنایی. تهران: میزان.
۳۱. میرمحمد صادقی، حسین. (۱۳۹۲). جرایم علیه اشخاص. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۳۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ ژرار لپز؛ ژینا فیلیزولا. (۱۳۷۹). بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی. ترجمه روح‌الدین کرد علی‌وند؛ احمد محمدی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۳۳. نجفی، حسن. (۱۳۶۷). جواهر الکلام. بیروت: دار الکتب الاسلامی.
۳۴. یوبو بروما. (۱۳۸۳). تردیدها در مورد صعود نقش بزه‌دیده در حقوق کیفری. مقاله در: جرم بزه‌دیدگان و عدالت. ترجمه پیروز امیرسماواتی. تهران: خلیلیان.
35. karmen Andrew. (1996). *Crime victims, An introduction to Victimology*. john jay college of criminal justice. third edition.

36. Howard zehr and Harry mika.(1998). *fundamental concepts of restorative justice*, in Declan Roche (Editor). Restorative Justice. UK: London school of economics and political science.

رویکرد «جرم
محور» فقه جزایی
بارویکرد «بزهکار
محور» و «بزه‌دیده
محور» در حقوق
کیفری

References

1. Ardabīlī, Muūhammad ‘Alī. 1979/1358. *Ḥuqūq-i Jazāy-i ‘Umūmī*. Tehran: Nashr-i Mīzān.
2. Aḥmad Idrīs, ‘Iwaḍ. 1998/1377. *Dīyah*. Translated by ‘Alī Riḍā Fayḍ. Tehran: Wizārat-i Farhang wa Irshād.
3. Ancel, Marc. 1996/1375. *Difā ‘ Ijtimā ‘ī*. Translated by ‘Alī Ḥusayn Najafī and Muḥammad Āshūrī. 3rd. Tehran: Tehran: Mu‘assisi-yi Intishārāt-i wa Chāp-i Dānishgāh Tehrān (Tehran University).
4. Beccaria, Cesare. 2001/1380. *Risālih-yi Jarā‘im wa Mujazāthā*. Translated by Muūhammad ‘Alī Ardabīlī. Tehran: Nashr-i Mīzān.
5. Tawajuhī, ‘Abdul ‘Alī. 2004/1383. *Andīshih-yi Ḥimāyat az Bizih Dīdigān wa Jāyigāh Ān dar Goštarih-yi Jahānī wa Sīyāsāt-i Jināyī Tanqīnī-yi Iran dar ‘Ulūm-i Jināyī*. Tehran: Intishārāt-i Samt.
6. al-Ḥurr al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1994/1414. *Tafṣīl Wasā‘il al-Shī‘a ilā Tahṣīl al-Masā‘il al-Sharī‘a*. Qom: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Ihya‘ al-turāth.
7. al-Ḥalabī, Abū al-Ṣalāḥ Taqī al-Dīn Ibn Najm al-Dīn. 1982/1403. *al-Kāfī fī al-Fiqh*. Edited by Riḍā al-‘Uṣṭādī. Iṣfahān: Maktabat al-Imām Amīr al-Mu‘minīn ‘Alī.
8. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1994/1415. *Mukhtalaf al-Shī‘a fī Aḥkām al-Sharī‘a*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
9. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1989/1409. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
10. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2017/1396. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qom: Dār al-Hādī.
11. White, Rob; Haines, Fiona. 2013/1392. *Jurm and Jurmshināsī*. Translated by ‘Alī Salīmī. Qom: Pazhūhishgāh-i Ḥawzi va Dānisgāh.

12. Rājīyān Ašlī, Mehrdād. 1962/1381. *Bizeh Dīdih dar Farāyand-i Kayfarī*. Tehran: Intishārāt-i Khat-i Sewwum.
13. Rājīyān Ašlī, Mehrdād. 2015/1384. *Bizih Dīdih Shināsī*. Tehran: Intishārāt-i Dādguštar.
14. al-Zamakhsharī al-Khārazmī, Maḥmūd Ibn ‘Umar (Jār Allāh). 1999/1417. *al-Fā‘iq fī Gharīb al-Ḥadīth*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya.
15. Zehr, Howard. 2004/1383. *Kitāb-i Kūchak-i ‘Idālat-i Tarmīmī*. Translated by Ḥusayn Ghulāmī. Tehran: Intishārāt-i Majd.
16. Pradel, Jean. 2002/1381. *Tārīkh-i Andīsghā-yi Kayfarī*. Translated by ‘Alī Ḥusayn Najafī. Tehran: Intishārāt-i Samt.
17. Lopez, Gérard; Piffaut-Filizzola, Gina. 2000/1379. *Kitāb-i Kūchak-i ‘Idālat-i Tarmīmī*. Translated by Ruḥ al-Dīn Kurd ‘Alīwand and Aḥmad Muḥammadī. Tehran: Majma‘ ‘Ilmī wa Farhangī-yi Majd.
18. Samāwātī Pīrūz, Amīr. 2006/1385. *‘Idālat-i Tarmīmī (Ta‘dīl Tadrījī ‘Idālat-i Kayfarī yā Taghyūr-i Ān*. Theran: Intishārāt-i Niğāh Bīnah.
19. al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). n.d. *al-Qawā‘id wa al-Fawā‘id fī al-Fiqh wa al-Uṣūl wa al-‘Arabīyya*. Qom: Maktabat al-Mufīd.
20. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). n.d. *al-Rawḍat al-Bahīyya fī Sharḥ al-Lum‘at al-Dimashqīyya*. Beirut: Dār al-‘Ālim al-Islāmī.
21. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. 1st. Qom: Mu‘assasat al-Ma‘ārif al-Islāmīyya.
22. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1968/1387. *al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmīyya*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Iḥyā‘ al-Āthār al-Ja‘farīyya.
23. Ṣādiqī, Muḥammad Hādī. 2008/1387. *Jarāyim*

'*Alayhi Ashkhās*. Tehran: Bunyād-i Ḥuqūqī-yi Mīzān.

24. Šāni'ī, Parwīz. 2002/1381. *Ḥuqūq wa Ijtimā'*. Tehran: Intishārāt-i Tarḥ-i Nu.

25. 'Abbāsī, Muṣṭafā. 2003/1382. *Ufuqhā-yi Nuwīn-i 'Idālat-i Tarmīmī: Mīyānjigarī-yi Kayfarī*. Tehran: Intishārāt-i Danishwar.

26. Fletcher, George P. 2005/1384. *Maḥāḥim-i Bunyādīn-i Ḥuqūq-i Kayfarī*. Mashhad: Dānishgāh-i 'Ulūm-i Islāmī-yi Razawī (Razavi Islamic Sciences University).

27. Ibn Barrāj al-Ṭirāblusī, Qāḍī 'Abd al-'Azīz. 1991/1411. *Jawāhir al-Fiḥ*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

28. Ibn Barrāj al-Ṭirāblusī, Qāḍī 'Abd al-'Azīz. 1986/1406. *Al-Muhadhab*. Mu'assasat al-Nash al-Islāmī li Jmā'at al-Mudarrisīn.

29. Wright, Martine and some others. 2004/1383. *'Idālat-i Tarmīmī. Irtiqā Bakhshīdan-i Ruykard-i Bizihdīdih Miḥwarī*. Translated by Amīr Samawātī Pīrūz. Tehran: Intishārāt-i Khalīlīyān.

30. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-'Allama al-Majlisī). 1982/1403. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi'a li Durar Akhbār al-A'imma al-Athār*. Beirut: Dār al-Wafā'.

31. Delmas-Marty, Mireille. 2002/1381. *Nizāmhā-yi Buzurg-i Sīyāsāt-i Jināyī*. Tehran: Bunyād-i Ḥuqūqī-yi Mīzān.

32. Mīr Muḥammad Šādiqī, Ḥusayn. 2013/1392. *Jarāyim 'Alayhi Ashkhās*. Tehran: Bunyād-i Ḥuqūqī-yi Mīzān.

33. Najafī, 'Alī Ḥusayn; Lopez, Gérard; Piffaut-Filizzola, Gina. 2000/1379. *Bizihdīdih wa BizihShināsī*. Translated by Ruḥ al-Dīn Kurd 'Alī Wandī and Aḥmad Muḥammadī. Tehran: Majma' 'Ilmī wa Farhangī-yi Majd.

34. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1988/1367. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās

al-Qūchānī. Beirut: Dāral-Kutub al-Islāmī.

35. Aromaa, Kauko. 2004/1383. *Tardīdhā dar Mawrid-i Şu‘ūd-i Naqsh-i Bizihdīdih dar Huqūq-i Kayfarī*. The article taken from “*Crime, Criminal and Justice*”. Translated by Pīrūz Amīr Samāwātī. Tehran: Intishārāt-i Khalīlīyān.

36. karmen Andrew. (1996). *Crime victims, An introduction to Victimology*. john jay college of criminal justice. third edition.

37. Howard zehr and Harry mika.(1998). *fundamental concepts of restorative justice*, in Declan Roche (Editor). *Restorative Justice*. UK: London school of economics and political science.